

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين بارئ الخلائق اجمعين، ثم الصلاة والسلام على سيدنا و نبينا ابي القاسم المصطفى محمد و
على آله الطاهرين، لاسيما بقيه الله في الارضين ارواحنا فداه

[فقه معاصر / «بیمه» / جلسه ۷ (۱/۹/۱۴۰۲) استاد حسین بنیادی]

عنوان بحث: بیمه – ارکان عقد بیمه

موضوع بحث امروز: «اهلیت متعاقدين» در عقد بیمه

مقدمه: بحث در مسأله سوم بحث بیمه در تحریر الوسیله، مربوط به شرائط متعاقدين است؛ امام خمینی، ره می‌فرماید تمام شروطی که در مابقی عقود در متعاقدين شرط است در عقد بیمه نیز شرط است. نکته مهم در این بحث «اهلیت متعاقدين» در دو فرض اشخاص حقیقی و اشخاص حقوقی می‌باشد که عبارت مسأله سوم ناظر به اشخاص حقیقی است اما ضرورت دارد نسبت به اشخاص حقوقی نیز بحث شود.

مسأله سوم: «يشترط في الموجب والقابل كل ما يشترط فيهما في سائر العقود كالبلوغ والعقل وعدم الحجر والاختيار والتصد، فلا يصح من الصغير والمجنون والمحجور عليه والمكره والهازل ونحوه»

هر چیزی که در سایر عقود در موجب و قابل شرط است، در موجب و قابل بیمه شرط می‌باشد؛ مانند بلوغ و عقل و محجور نبودن و اختیار و قصد، بنا بر این از بچه و دیوانه و محجور علیه و مکره و هازل و مانند آن واقع نمی‌شود.

اهلیت متعاقدين در عقود

شرط عمومی در متعاقدين این است که باید واجد شرایط لازم برای انعقاد عقد باشند، که اصطلاحاً به آن «اهلیت متعاقدين» گفته می‌شود، شرائطی که با وجود آنها عقود از جمله، عقد بیمه لازم می‌باشد و لذا عقد متعاقدين در

انجام معامله وقتی نافذ است که آنها شرائطی مانند: رشد، بالغ، عاقل، مختار، قصد، رضایت و همچنین به دلیل حجر، ممنوعیت از تصرف نداشته باشند (لأنّ المفلس ممنوع التصرف إذا ضرب الحاكم على أمواله بالحجر)

نظر شیخ انصاری، ره در استمرار صلاحیت متعاقدين تا پایان عقد

مرحوم شیخ انصاری، ره در بیان شرایط بیع عنوان کرده‌اند که بایع و مشتری از اول انشاء موجب تا آخر قبول مشتری باید صلاحیت داشته باشند، بایع صلاحیت ایجاب و مشتری صلاحیت قبول داشته باشند؛ یعنی از شروع ایجاب تا اختتام قبول، باید بایع و مشتری صلاحیت ایجاب و قبول را داشته باشند و غیر از اینکه موجب باید صلاحیت ایجاب داشته باشد، قابل هم باید صلاحیت قبول داشته باشد و از زمان ایجاب تا آخر باید هر دو صلاحیت داشته باشند و غیر از زمان خودشان - مثلاً وقتی موجب الفاظ ایجاب را بیان می‌کند، مشتری باید صلاحیت داشته باشد و بالعکس - در زمان‌های بعدی هم باید این صلاحیت وجود داشته باشد.

بعد ایشان می‌فرمایند: اگر در زمان ایجاب، مشتری صلاحیت قبول نداشته باشد، مثلاً بیهوش باشد، یا عقلی درستی نداشته باشد و امثال اینها، یا اینکه بایع در زمان قبول از صلاحیت بیافتد، مثل اینکه خوابش ببرد، یا بمیرد، یا دیوانه بشود و یا مشکل دیگری برایش پیدا بشود، دیگر شرعاً بیع برای او صحیح نمی‌باشد، چون در این صورتها عقد صحیح نیست و وجهش این است که در صورت اول اصلاً معاهده تحقق پیدا نمی‌کند، در حالی که بیع یکی از اقسام معاهده است و در صورت دوم هم معاهده وجود دارد، اما صحت ندارد و قهراً در بیع اگر بخواهد لازم باشد، باید هم معاهده باشد و هم صحیح باشد.

بعد ایشان می‌فرمایند: که در صورتی که اصلاً صلاحیت خطاب وجود ندارد مثل اینکه مشتری دیوانه یا مغمی علیه است، اصل معاهده باطل است، چون اصلاً قراردادی بسته نشده است و در معاهده وقتی یک طرف الفاظ عقد را تلفظ می‌کند، باید طرف دیگر صلاحیت خطاب داشته باشد تا معاهده محقق بشود و در غیر این صورت اصلاً معاهده محقق نمی‌شود.

ولی گاهی صلاحیت برای خطاب وجود دارد، مثل اینکه شخص عاقل است، ولی شرع مقدس او را موقع ایجاب صالح نمی‌داند، اما در وقت قبول صالح است، مثل اینکه شخص در هنگام ایجاب مفلس باشد، اما در هنگام قبول از افلاس بیرون بیاید، یا در هنگام ایجاب، رشد نداشته باشد و بعداً رشد پیدا بکند که در این موارد شخص صلاحیت خطاب دارد، ولی شرع او را برای انشاء صالح نمی‌داند که در این صورت هم فایده ندارد.

یا اینکه در بعضی از صور بعد از اینکه ایجاب واقع شده است، در هنگام قبول، موجب مثلاً محجور شده است و شرع می‌گوید که در این موارد من اجازه نمی‌دهم و هر چند معاهده عرفاً محقق است، ولی فاقد شرط صحت است و در نتیجه معاهده باطل می‌شود. (البته نظر می‌رسد عرفاً هم صحیح نباشد) عبارت مرحوم شیخ انصاری، ره این است:

«و من جملة الشروط فی العقد أن يقع كلٌّ من إيجابه و قبوله فی حالٍ يجوز لكلٍّ واحدٍ منهما الإنشاء فلو كان المشتري فی حال إيجاب البائع غیر قابل للقبول، أو خرج البائع حال القبول عن قابلية الإيجاب، لم ینعقد. ثم إنَّ عدم قابليتهما إن كان لعدم كونهما قابلین للتخاطب كالموت و الجنون و الإغماء بل النوم فوجه الاعتبار عدم تحقّق معنی المعاهدة و المعاهدة حیثئذ»

نقض کلام شیخ، ره: بعد از این عبارت ایشان یک استدراکی کرده‌اند و می‌گویند که «وصیت» از عقود است و ظاهراً مشهور هم از عقود می‌دانند، و وقتی شخص موصی الان وصیت می‌کند، ممکن است اصلاً موصی له - که وصیت به او می‌شود - متولد نشده باشد یا تازه به دنیا آمده باشد، یا اصلاً دیوانه باشد و امثال آن، که بعد از وفات این فرد، شخص صالح برای قبول این وصیت می‌شود که همین مقدار کفایت می‌کند با اینکه در وقت ایفاء صلاحیت قبول نداشته است و همین که بعد از فوت صلاحیت قبول پیدا کرده است، کفایت می‌کند و لازم نیست که در زمان انشاء موصی هم این صلاحیت را داشته باشد.

جواب از نقض: ایشان می‌فرمایند که در جاهایی که ایجاب و قبول رکن در عقد است و عقد مرکب از این دو جزء می‌باشد، نبود هر کدام موجب بطلان عقد است، اما در مواردی که اینطور نیست مثل وصیت که با ایجاب، انشاء ملکیت می‌شود، منتهی شرط تأثیر این ایجاب قبول طرف است، نه اینکه وصیت مرکب از این دو باشد، در اینگونه موارد اشکالی ندارد، بیان مرحوم شیخ، ره این است: «و أمّا صحّة القبول من الموصی له بعد موت الموصی، فهو شرط حقیقه، لا رکن؛ فإنَّ حقیقه الوصیة الإیفاء، و لذا لو مات قبل القبول قام وارثه مقامه» وارث

به جای موصی‌له می‌نشیند «و لو ردّ جاز له القبول بعد ذلک» این عبارت شاهد برای عدم رکنیت قبول در وصیت است، زیرا اگر در جایی قابلیت نباشد، معاهده و عقدی نخواهد بود.

نتیجه بیان مرحوم شیخ انصاری، ره: به هر صورت آنچه که مسلم می‌باشد این است که در مدت انشاء عقود، باید صلاحیت متعاقدين بالفعل موجود باشد؛ حال فرقی نمی‌کند که قبول رکن عقد باشد یا شرط تأثیر عقد باشد.

سه قول در مسأله «اهلیت متعاقدين» وجود دارد

در مجموع می‌توان سه نظر در مسأله لزوم صلاحیت و اهلیت متعاقدين برای صحت عقد بیان کرد:

نظر اول: (نظر شیخ اعظم در مکاسب) استدلال برخی از فقها در خصوص لزوم چنین شرطی برای تحقق عقد این است که معاهده و معاهده در صورتی محقق می‌شود که هر کدام از طرفین در هنگام انشای دیگری و در فاصله بین دو انشاء، قابلیت مخاطب داشته باشند، تا التزام و انشای یکی به دیگری گره خورده و مفهوم «تعاهد» واقع گردد. (قول مرحوم شیخ انصاری، ره)

این قول با توجه به انصراف انشاء عقد به عقدی که ارکان و شرائط آن در متعاقدين جمع باشد، اقوی است، یعنی دلیل، انصراف است که در صورت ناقص ماندن و استمرار نداشتن عقد از سوی متعاقدين، آن عقد یا واقع نمی‌شود و یا اگر واقع شود، صحیح نمی‌باشد.

نظر دوم: (نظر مرحوم ایروانی در حاشیه بر مکاسب) استدلال عدم اعتبار اهلیت انشاء مطلقاً، برخی دیگر از فقها عقیده دارند که وجود شرایط صحت عقد و از جمله شرط یاد شده، فقط در زمان انشاء خود شخص، لازم است و نیازی نیست که چنین شروطی در زمان انشای طرف دیگر، و یا در فاصله بین دو انشاء موجود باشد.

نظر سوم: (نظر محقق یزدی در عروه) اگر بایع زمانی ایجاب را انشاء کند که مشتری اهلیت تخاطب ندارد، مثلاً در حالت خواب، اغما یا جنون باشد، عقدی واقع نمی‌شود، اما در سایر موارد که بایع بعد از انشای ایجاب، قابلیت تخاطب خود را از دست می‌دهد، مثلاً به - خواب می‌رود، یا مفلس و یا سفیه می‌شود عقد صحیح است.

اهلیت مؤمن و مستأمن در عقد بیمه

دائرة اهلیت متعاقدين در عقد بیمه (۱) فراتر از آنچه که در عقود معهود و عقودی که میان اشخاص حقیقی ایجاد می‌شود، می‌باشد؛ این تفاوت بدلیل آن است که معمولاً متعاقدين در عقد بیمه دو شخصیت حقوقی، یا یک شخص حقیقی و یک شخصیت حقوقی می‌باشد. بیمه‌گر، همان شرکت یا سازمان بیمه است، ولی بیمه‌گذار می‌تواند یک شخص حقوقی مانند یک شرکت تجاری یا یک شخص حقیقی باشد.

از این رو اهلیت افراد حقوقی چنانکه در مسأله سوم تحریرالوسیله بیان شده همان شروط عامه برای انعقاد عقود میان افراد حقیقی است، اما چون در نهادهای بیمه‌گر (مؤمن) ماهیت‌شان شخصیت حقوقی است و گاهی نیز طرف مقابل (مستأمن) نیز شخصیت حقوقی دیگری است، بحث از اهلیت شخصیت‌های اعتباری و حقوقی، ضرورت پیدا می‌کند؛ به عبارت دیگر اهلیت در شرکت‌ها و سازمان‌های بیمه‌گر به چه معنا می‌باشد و نیز اهلیت در شرکت‌ها و سازمان‌های حقوقی بیمه‌گذار به چه معنایی می‌باشد، و لذا بحث از شخصیت متعاقدين در عقد بیمه از نظر شخصیت حقیقی و حقوقی بحثی مهم و به لحاظ آثار فقهی نیز باید نسبت به آن بررسی صورت پذیرد.

ماهیت شخصیت حقوقی

شخصیت حقوقی جلوه‌ای تجاری دارد، در بیشتر کشورهای جهان و قوانین مرتبط به این کشورها، برای هر شرکت، مؤسسه یا سازمانی، شخصیتی حقوقی در نظر گرفته می‌شود، شخصیتی که برای شرکت‌ها و مؤسسات در نظر گرفته می‌شود از شخصیت مالک یا شرکای یک شرکت جداست و مستقل به حساب می‌آید، این استقلال در شرکت‌های سهامی پررنگ‌تر است و در شرکت‌های کوچک و شخصی کمتر مشخص است؛ لذا بر اساس شخصیت حقوقی این نهادها، قراردادهای شرکت مشخص کننده شخصیت حقوقی است و این شخصیت از شخصیت شرکا، ماهیت جداگانه‌ای دارد.

با توجه به آنچه گفته شد، برخی گفته‌اند: شخص حقوقی با شخصیت حقوقی تفاوت دارد بدین معنا که هر شخص حقیقی به دلیل حقوق خدادادی و فطری بشر، دارای حقوقی است که از این منظر، همین شخص حقیقی، شخص حقوقی نیز می‌باشد بر خلاف شخصیت حقوقی که جنبه فردی در آن منتفی است به عبارت دیگر: شخصیت حقوقی به ماهیت اعتباری گفته می‌شود که انسان و شخص نیست اما «مستقلاً طرف حق، مال یا تعهد» واقع شود. بنابراین مجازی یا حقیقی بودن شخص حقوقی، مسأله‌ای فرعی است اما شخصیت حقوقی، مفهوم انتزاعی و تاسیس حقوقی است که از ابداعات بشر و در شخصیت حقوقی شرکت‌ها از امتزاج اموال اشخاص حقیقی، وجود پیدا می‌کند.

نکته مهم در ماهیت شخصیت اعتباری این است که وجود ارتباطی با مجوزها یا نوع عملکردها ندارد اما به دلیل مدنی بودن آن تابع قوانین دولت‌ها و مراکز مشروع و قانونی است

ایجاب و قبول در عقود میان اشخاص حقوقی

نکته دیگر آنکه رسیدن به یک مبنای شرعی برای مشروعیت ایجاب و قبول در مواردی که یک طرف یا دو طرف عقود، اشخاص حقوقی می‌باشند، هرچند در این موارد روش و سیره عقلاً براساس تعهدات و امضای همراه با قصد و تراضی در قرارداد فی‌مابین می‌باشد و همین سند به مثابه ایجاب و قبول مورد توافق عرف و عقلاً می‌باشد که مصداق و مضمون آیه شریفه «تجارة عن تراض» و «أوفوا بالعقود» می‌شود.

محجور بودن مانع از انعقاد عقد است

حجر در لغت به معنی منع است، واژه عربی حَجْر به معنای بازداشتن و احاطه کردن کسی است و در اصطلاح فقها به «ممنوع کردن کسی از تصرف در مال خود» و به تعبیر دیگر «منع از تصرفات مالی» گفته می‌شود. بعضی هم گفته‌اند حَجْر بازداشتن شخص از تصرف در همه یا بعض اموالش است.

فرع دیگری که در این مسأله باقی می‌ماند، باطل بودن عقد با شخص محجور می‌باشد، چه در اشخاص حقیقی و چه در اشخاص حقوقی؛ اسباب حجر بسیار است؛ لکن مهم‌ترین آنها عبارتند از: نابالغ بودن، دیوانگی، بردگی، سفاهت، ورشکستگی و بنابر قول گروهی بیماری منجر به مرگ.

اقسام حجر

قسم اول: آن که شخص به جهت حق غیر، مجبور گردد. مانند آن که مفلس برای حفظ حق غرما، از تصرف در اموال خود بواسطه حاکم منع شده و یا مریض در مرضی که منجر به موت می گردد، برای حفظ حق ورثه از وصیت به بیش از ثلث اموال خود ممنوع شده است.

قسم دوم: این که شخص برای حفظ حق خود از تصرف در اموال خویش منع می گردد، مانند صبی و مجنون به نظر می رسد با توجه به اینکه در مسأله سوم مرحوم امام خمینی، ره حجر از ناحیه بلوغ و جنون را بیان نموده اند، مراد از حجر در این مسأله، حجری است که از ناحیه افلاس و حکم حاکم، صورت گرفته می باشد.

نتیجه بحث

آنچه که مشخص است لزوم رعایت شرائط عامه در متعاقدين می باشد تا عقد صحیح باشد و آنچه که مهم است توجه به عقد بیمه در جایی که یکطرف یا طرفین عقد، شخصیت حقوقی است که با تکیه بر سیره عقلائی، روش آنها در اموری مانند تنظیم سند و امضای طرفین وجیه می باشد و حتی می توان گفت که ابراز به این صورت اتقان و استحکام بیشتری از مبرزهای قولی و فعلی می باشد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

(۱) من المؤمن فی الحقیقه؟ سبق ان قلنا آنفا: إن المؤمن الذی هو احد طرفی عقد التأمین: هی شركة التأمین.

و هی الّتی بنفسها تتعهد علی ذمتها، ما تتعهد به قبال المؤمن له. و علیه؛ فالجدير بالتعرض له هنا، هو: الفات النظر الی تبیین حقیقته. فهل المراد هنا: هم المؤمنون، الذین أسسوا الشّركة، و کونها فی أوّل تشکیلها؟

او هم الذین ساهموا فی رأس المال؟ و هم فی الحقیقه اصحاب الشّركة؛ او الذین

يديرونها بالمباشرة؟ او لا هذا و لا ذاك، و أنّما هو نفس الشركة؟

و على الاخير؛ كيف يعقل ذلك! مع أنّها ليست أّلا امرا اعتباريّاً صرفاً لا حياة له و لا فكرة و لا ذمّة؛ فكيف يدين و يدان، و يخسر و يعسر، و يتعهّد و يقبل؟!

و الحق؛ هو الاخير؛ ذلك لأنّ مثل هذا الامر الاعتباريّ، مع كونه اعتباريّاً صرفاً؛ غير أنّ له شخصيّة حقوقيّة قانونيّة، عند العقلاء؛ كما له مقرّرات خاصّة به، مثله مثل سائر الامور المعترّبة، من العناوين المختلفة؛ كعنوان الحكومة و الدولة و الامارة و الامامة؛ المتداولة بين النّاس في المجتمعات المختلفة.

و عليه؛ فاذا حصل مال نتيجة دفع المستأمنين المبالغ المستحقّة بدمّتهم الى شركة التّأمين؛ فبعد جبران الخسائر الطارئة على المستأمنين، و العمل بتعهداتها؛ حينئذ لا يكون المتبقّي منه ملكاً للأشخاص؛ بل، هو ملك للشركة نفسها.

كذلك، فاته لو طرأت خسارة في البين عليها؛ بان كان جبران الخسائر الواردة على المستأمنين، اكثر ممّا دفعوه إليها من المال؛ فلا يضمنه المؤسّسون و لا المديرون لها، بل، هي على نفس الشركة. (و قد فصلنا ذلك في كتاب الشركة)

اقول: إنّ امثال هذه لها نظائر كثيرة، في العرف و الشّرع؛ كمالكيّة الدولة و الحكومة، و كعنوان الفقراء و المساكين، و كعنوان الكعبة و غيرها.

و بالجملة؛ فانّ نفس شركة التّأمين هي المؤمن و هي طرف العقد، كما أنّ لها حقوق اجتماعيّة و احكام خاصّة، تكون فيها دائنة و مدينة، خاسرة و رابحة.

كما لا يخفى؛ أنّ المستأمن - أيضاً، لا يجب ان يكون شخصاً حقيقيّاً، بل، يصحّ - أيضاً - ان يكون امرا اعتباريّاً حقوقيّاً، كالشركات و المؤسسات و غيرها، من غير شركة التّأمين. (فقه الشركة - الموسوى الأردبيلي، السيد

عبدالكريم - ج ١ - ص ١٩٨)